**مدت: 5/33 دقيقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

حديث ديگري که به آن استدلال شده است براي اثبات برائت در شبهات حکميه حديث حفص بن غياث نخعي قاضي هست که اين حديث را مرحوم صدوق رضوان الله عليه در توحيد نقل فرموده است. «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ النَّخَعِيِّ الْقَاضِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كُفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.» هر کس عمل کند به آن چه مي‌داند اين کفايت مي‌شود در درگاه خداي متعال آن چه را که ندانسته و قهراً عمل نکرده.

شهيد صدر فرموده است اين از بهترين روايات داله بر برائت هست. دلالت بدوي روايت که ظاهر هست؛ هر کس به آن چه مي‌داند عمل کند، احکام صلات را فراوان مي‌داند آن‌ها را عمل مي‌کند، صوم همين جور، زکات همين جور، حج همين جور، يک چيزهايي را هم از اين‌ها يا از غير اين‌ها نمي‌داند. وقتي به ما عَلِم عمل کرد اين نسبت بما لم يعلم کفايت شده و ديگه بازخواستي، عقوبتي ندارد. پس بنابراين دلالت مي‌کند که نسبت به ما لم يعلم معذور است، عقوبتي و مؤاخذه‌اي ندارد.

اشکالاتي بر اين... قبل از اشکالات اين را هم بگوييم که اين «بما علِمَ» را دو جور مي‌شود خواند؛ يکي همين مجرد «مَن عمِلَ بما علِمَ» يا نه مزيد بخوانيم «مَن عمل بما عُلّم» به آن چه که تعليم شده، يادش داده يعني شارع براي او بيان کرده و به او افهام فرموده.

اشکالات عديده‌اي هست که بايد بررسي کنيم.

اشکال اول اين است که بله اين دلالت بر برائت مي‌کند اما نه برائتي که در مقابل ادله احتياط مقاومت بکند چون اگر کسي ادله احتياط به او رسيد او مي‌شود جزء ما علِم،‌ بايد به آن هم عمل بکند پس ادله احتياط در حقيقت وارد است بر اين روايات. بله کسي که ادله احتياط را مناقشه مي‌کند و دلالةً يا سنداً قبول ندارد اين برائت شرعيه را اثبات مي‌کند. اين اشکال اول.

اشکال دوم اين هست که حالا بر فرض آيا اين «من عمل بما علم» گفت يا «ما لم يعلم» معناي آن چيه؟ اين «ما»ي ما علِم «ما»ي موصوله است. حالا يا به عموم وضعي بنابر اين که بگوييم که اين ادات موصوله و اين‌ها دلالت بر عموم وضعاً مي‌کند. يا به اطلاق اين مدلول روايت اين مي‌شود؛ هر که به هرچه مي‌داند عمل کند. آن وقت «کُفي ما لم يعلم» بنابراين اگر يک کسي بعضي محرماتي را که مي‌داند عمل نکرد اين ديگه لم يکفي ما لم يعلم، چون شرط اين که بقيه؛ آن‌هايي که نمي‌داند عقاب نداشته باشد اين مي‌شود که به همه آن چه که مي‌داند عمل کند. بنابراين کسي که عصيان في الجمله دارد و به بعض ما يعلم عمل نمي‌کند يا نکرده توي اين حديث ندارد که او عقاب نمي‌شود، نسبت به مجهولاتش،‌ به ما لا يعلم‌هايش. اين کأنّ يک منتي است، يک امتيازي است که خداي متعال به کسي دارد مي‌دهد که به هر چه مي‌داند عمل کرده اما کسي که اين خصوصيت را ندارد، اين امتياز را ندارد نه، به او گفته نشده کُفي ما لم يعلم. به خصوص اگر ما اين «ما» را اين قدر دامنه‌اش را گسترده بگيريم که شامل غير الزاميات هم بشود. هرچه مي‌داند من الواجبات و المحرمات و المستحبات و المکروهات، آن چه از شرع مي‌داند عمل کرده، اين اوحدي از ناس اگر پيدا بشود.

س: ...

ج: چرا آن‌هايي که مي‌داند ديگه. آن‌هايي که مي‌داند عمل کرده،‌ آن‌هايي که حالا نمي‌داند،‌ تعارض نصين است نمي‌داند، اجمال نص است نمي‌داند،‌ يا فقدان نص است يک جاهايي نمي‌داند. آدم نادانسته‌هايش که نسبت به دانسته‌هايش که خيلي فراوان است.

اين هم اشکال دومي است که در مقام ممکن است گفته بشود.

جوابي که از اين اشکال داده شده است اين است که حالا اين تناسب حکم و موضوع، آن غيرفرائض مقصود نيست که «من عمل بما» يعني آن‌هايي که يتقرب که عقاب داشته باشد ترک آن،‌ مؤاخذه داشته باشد، آن‌ها به شرط اين که به آن چيزهايي که مي‌داند مما يتقرب که مؤاخذه و مسؤوليت داشته باشد اگر به آن‌ها عمل بکند از آن‌هايي که حالا نمي‌داند معذور است. اما چيزهايي که اصلاً‌ لايتقرب که عقاب و مؤاخذه‌اي داشته باشد آن‌ها از نطاق کلام اصلاً خارج است و انصراف دارد. پس اين در دايره فرائض حالا چه محرّم، چه واجب دارد بيان مي‌فرمايد. اما در عين حال... پس بنابراين دايره اين قدر توسعه ندارد.

س: ...

ج: نه از اول ضيق فما الرکيه است. يعني انصراف است.

س: ...

ج: چرا در فضاي اخلاقي بدانيم، چرا ببينيم، اطلاق دارد،‌ عموم دارد.

س: ...

ج: ببينيد «کُفي ما لم يکف» مال ‌آن است که يتقرب که مؤاخذه داشته باشد، عقاب داشته باشد،‌ مسؤوليت داشته باشد. غير فرائض که عقاب و مسؤوليتي ندارند که اصلاً اين حرف‌ها بخواهد راجع به آن زده بشود.

س: ...

ج: ندارد جبران مي‌شود. کفايت يعني چيزي از او نمي‌خواهند.

س: ...

ج: توي اين فضا است ديگه، و الا آن‌ها که اصلاً چيزي نمي‌خواسته از انسان که.

س: ...

ج: چرا بگوييم فقط مال آن‌ها است، اطلاق وقتي دارد،‌ عموم دارد...

س: ...

ج: آهان وظيفه‌اش بوده، احسنت.

س: ...

ج: آن‌هايي که نمي‌داند ولو به نحو شبهه حکميه نمي‌داند.

س: ...

ج: بله ديگه، يعني آن‌هايي که عادل هستند در حقيقت و عصمت. عادل هستند نه اين که خطا نمي‌کنند، اشتباه مي‌کنند، عادل هستند، عمل مي‌کند به آن که مي‌داند. کسي که به آن که مي‌داند عمل مي‌کند نسبت به آن‌هايي که نمي‌داند کفايت شده پيش خداي متعال.

جوابي که مرحوم شهيد صدر از اين مي‌دهند اگرچه ايشان به عنوان اشکال طرح نمي‌کنند، به عنوان دفع مقدر توي کلام‌شان همين جور يک جمله‌اي آمده که جواب اين اشکال مي‌شود. آن اين است که ظاهر اين حديث شريف اين هست که نمي‌خواهد شرط بکند کفايت از ما لا يعلم، به اين که همه چيزهايي که مي‌داند عمل کرده باشد. بلکه مفاد اين حديث عرفاً اين است که آن که خدا از آدم مي‌خواهد اين است که آن‌هايي را که مي‌داند عمل کن، نه آن‌هايي که نمي‌داني. آن که از خدا انسان مي‌خواهد اين است که انسان به آن چيزي که مي‌داند عمل بکند، اگر به اين‌ها عمل کرد ديگه خدا چيزهايي را که نمي‌داند آن‌ها را نمي‌خواهد. نمي‌خواهد مشروط کند کفايت ما لا يعلم به اين که همه چيزهايي که مي‌داند عمل کند. و موضوع را آن قرار بدهد، اين خلاف فهم از ظاهر عرفي است، قرينه‌اي چيزي اقامه نمي‌کنند، يک ادعايي در مقابل آن ادعا که اين جور مي‌فرمايند «الظاهر من الحديث أنّ المقصود هو أنّ الله تعالي يکتفي من عبده بالعمل بما علم و أنّه لاتبعة عليه من ناحية ما لا يعلمون لا بيان أنّ کفاية ما لم يعلم متفرعة علي العمل بما عُلم بحيث...» يا «أنّ کفاية ما لم يعلم (آن مکلف) متفرعة‌ علي العمل بما عَلِم بحيث لو أتي ببعض المحرمات لم يکفي المحرّم الآخر الذي لايعلمه و لايعلم ايجاب الاحتياط بشأنه».

اين را نمي‌خواهد بگويد. اين عرض کرديم ايشان فرموده‌اند که ظاهر از حديث اين است که آدم اين را از آن مي‌فهمد به تناسبه. چرا حالا اين را مي‌فهمد؟ شايد توضيحش اين باشد که دو مطلب را وقتي ضميمه مي‌کنيم توجه به آن بدهيم بعيد نيست بگوييم ظاهر حديث همين است که ايشان مي‌فرمايد.

مطلب اول اين است که اين مطلب مغروس در اذهان عقلاء است که آدم چيزي را که نمي‌داند و علم نسبت به‌ آن پيدا نکرده بعد الفحص و التفتيش اين عقاب و تبعه داشتن قبيح است،‌ مؤاخذه نسبت به آن قبيح است. اين مطلبي است مغروس در اذهان عقلاء اگر نگوييم بالاتر از اين است، اعمق از اين است و حکم عقل هم همين است که غالب فقها و اصوليون هم را قائل هستند که حکم عقل است، از بديهيات عقل عملي است که قبيح است عقاب، اما حالا اگر اين را نگوييم مثل کساني که طرفدار مسلک حق الطاعه هستند اما اين را قبول دارند که فهم عقلايي، ارتکاز عقلايي اين است فلذا سيره عقلاء را قبول دارند که اين است فلذا مي‌گويند برائت عقلائيه نه عقليه. اين از يک طرف.

از طرف ديگر اين مسأله را هم مستبعد مي‌دانند جداً که اين مشروط باشد و موضوع لم يکف کسي باشد که به همه اين چيزها عمل مي‌کند، به همه اين چيزهايي که مي‌داند عمل کرده. چون اين حديث ظاهرش اين است که در مقام تشويق و ترغيب است، و اين جور شرط قرار دادن يک شرط خيلي مشکلي است که معمولاً هم کسي براي آن پيدا نمي‌شود،‌ گفتم الا الأوحدي من الناس. پس بنابراين عرف آن اهمّي که از آن مي‌فهمد وقتي شارع دارد مي‌فرمايد کسي به آن که مي‌داند عمل کند اين کفايت مي‌شود مي‌خواهد همين را بگويد، يعني آن که ما از شما مي‌خواهيم عمل به آن است که مي‌دانيد،‌ به آن‌هايي که نمي‌دانيد عمل نسبت به آن‌ها را از شما نمي‌خواهيم، خدا نمي‌خواهد. عمل به آن چه که مي‌دانيد مي‌خواهد.

مي‌دانيد هم قهراً يا معناي عرفي مي‌دانيد بايد معنا بکنيم که شامل مورد امارات هم مي‌شود و يا اين که بگوييم اين علم چون اين جا علم طريقي است پس بنابراين امارات به جاي علم طريقي مي‌نشيند، به واسطه ادله حجيت امارات آن‌ها هم به جاي اين مي‌نشيند، نه اين که مي‌خواهد بگويد مقصود، آن‌هايي که قطع به آن داريد، يقين به آن داريد فقط.

اگر ما اين استظهار را بکنيم باز ... و الا اگر کسي بگويد بالاخره من قانع نيستم شايد هم آن را دارد مي‌گويد و مي‌خواهد يک امتيازي بدهد به آن آدم.

اشکال سومي که در مقام هست اين است که اين روايت بنابر مسلک حق الطاعه‌اي‌ها نمي‌شود به آن استدلال کرد مثل مسلک خود شهيد صدر. چرا؟ چون لزوم احتياط در موارد احتمال تکليف إما عُلِم است. اين که ندارد مَن عمِل بما علمَ شرعاً، يعني هرچي را که مي‌داند، حالا چه به مقتضاي شرع، چه به مقتضاي عقلش. اگر به آن چه که به مقتضاي شرع يا عقل مي‌داند عمل کرد اين کُفي ما لم يعلم. پس بنابراين طبق مسلک حق الطاعه‌اي اين نمي‌تواند، به اين حديث نمي‌شود استدلال کرد که شهيد صدر مي‌فرمايد اين بهترين دليل است. چون اين هم جزو ما عَلِم است.

از اين شبهه هم ايشان جواب مي‌دهند، مي‌فرمايند «و ادخال حکم العقل و اصالة الاحتياط في ما قُصد به من عنوان ما عُلم في هذا الحديث ايضاً خلاف المتفاهم العرفي».

چرا خلاف متفاهم عرفي است؟ چون همين طور که عرض کرديم اصلاً حق الطاعه در ذهن عرف بما هو عرف نيست، اگر باشد يک حرف دقيق عقلي است فلذا گفتيم خود ايشان هم برائت عقلائيه را قبول دارد و الا برائت عقلي را قبول ندارد. پس بنابراين چيزي که عرف در ارتکازش نيست، ذهنش توجه به آن ندارد، از شنيدن اين حديث ذهنش به آن منتقل نمي‌شود که آن هم جزو ما عَلِمَ است.

پس بنابراين اين حديث شريف اگر بپذيريم اين استظهاراتي که در آن شد دلالت مي‌کند و اشکال دوم و سوم قابل دفع است ولي اشکال اول که در حقيقت اين بود که اگر ادله احتياط شرعي به انسان برسد آن جزو ما عَلِم مي‌شود ديگه، پس نمي‌تواند در مقابل ادله احتياط قد علم کند اين روايت.

س: ...

ج: کفايت مي‌کند از همه حيث، از همه حيث کفايت مي‌کند.

و اما مسأله دوم يعني اشکال سومي که در مقام... يا چهارمي که در مقام هست اين است که اين روايت سندش محل کلام است. همان طور که خوانديم صدوق از پدرش که اين‌ها لا اشکال فيه، عن سعد بن عبدالله که لااشکال فيه، عن القاسم بن محمدٍ الاصفهاني. اين قاسم بن محمد اصفهاني که معروف به کاسولا هم هست، نجاشي فرموده غيرمرضي. اگر غير مرضي ايشان يعني از همه حيث غيرمرضي است يعني حتي از نظر وثاقت و امانت و اين‌ها هم غيرمرضي است تضعيف است. ولي اگر معناي غيرمرضي يعني از نظر عقايدش و مذهبش. اين ديگه تضعيف از حيث مخبري نمي‌شود. اما اشکال اين است که بالاخره توثيقي هم ايشان ندارد. بنابراين يا جرح دارد اگر غيرمرضي معنايش آن باشد، و يا لااقل اين است که توثيق ندارد ايشان. لا توثيق خاص و لا توثيق عام، چون نه در کامل الزيارات هست، نه در تفسير علي بن ابراهيم هست. بعد ايشان نقل مي‌کند از سليمان بن داود منقري که ايشان ثقةٌ، از حفص بن غياث النخعي القاضي که عامي هم هست.

اين حفص بن غياث البته گفتند کتابش معتمد است. کسي که کتابش معتمد است ملازمه عاديه دارد با اين که بايد اهل امانت و وثاقت باشد و هم چنين در تفسير علي بن ابراهيم هم ايشان هست. بنابراين بعيد نيست که بتوانيم بگوييم اشکالي ندارد از ناحيه حفص بن غياث و اشکال فقط منحصر به همان قاسم بن محمد اصفهاني است.

پس بنابراين به اين حديث شريف هم نمي‌شود استدلال کرد به خاطر اين جهت.

بحث از روايات داله بر برائت شرعيه پايان يافت يعني در حقيقت بحث از نصوص پايان يافت کتاباً و سنتاً و نتيجه اين شد که في الجمله البته روايت داريم اما نه آن جوري که خيال مي‌شد که روايات خيلي فراواني براي اثبات برائت شرعيه داريم. بله حديث رفع آن هم رفع بعضي از مشکلاتي که سنداً و دلالةً‌ داشت که خيلي هم صاف نبود بهترين حديث‌ها حديث رفع در اين باب است که مؤيد مي‌شود به بعضي احاديث ديگر.

اين ثبَتَ پس اين برائت شرعيه به نحوي که اگر ما ادله احتياط داشتيم با آن معارضه بکند.

دليل ديگري که به آن استدلال شده براي اثبات برائت، سيره متشرعه است که شيخ اعظم اين سيره متشرعه را ادخال کردند در يکي از وجوه تقرير اجماع و لکن حق اين است که بايد اين را جدا کرد، اين غير بحث اجماع است، اجماع برای اتفاق اهل حل و عقد و فقها و علما است، سيره متشرعه برای همه متشرعه است.

شيخ رضوان الله عليه ادعا مي‌فرمايند که سيره متشرعه مِن زمن المعصومين است براي همين بوده که اگر دليلي نمي‌رسيد به دست آن‌ها بر وجوب چيزي يا حرمت چيزي بعد الفحص خودشان را ملزم به احتياط نمي‌ديدند و يا اگر کسي احتياط نمي‌کرد، نهي از منکر بکنند، يا امر به معروف بکنند نه، اين سيره کاشف است از اين که تلقي متشرعه که فرض اين است که متشرعه هم يعني اهتمام به عمل به شرع دارند و مي‌خواهند افعال‌شان، فعل و ترک‌شان مطابق با آموزه‌هاي دين باشد، اين‌ها وقتي مي‌بينيم که هم نسبت به خودشان، هم نسبت به ديگران اين‌ها اين حالت را دارند اين کشف مي‌کند از اين که اين را تلقاه من المعصومين عليهم السلام، من الاسلام. بلکه ايشان پايش را بالاتر مي‌گذارد، مي‌گويد اين سيره نه فقط برای اهل اسلام است، همه اديان همين جور هستند، مسيحي‌ها هم بروي توي آن‌ها هرچي رسيده که در دين مسيح وظيفه هست براي هر جا شک دارند همين است، يهودي‌ها هم همين جور است. پس اين سيرة الاديان است. «فإنّ سيرة المسلمين من اول الشرعية بل في کل شريعة علي عدم الالتزام و الالزام، نه خودشان التزام دارند، نه الزام مي‌کنند ديگران را به عنوان امر به معروف و نهي از منکر،‌ «بترک ما يحتمل ورود النهي عنه من الشارع بعد الفحص عدم الوجدان» البته.

س: ...

ج: اين‌ها علما هستند. ما مؤمنين را داريم مي‌گوييم.

«و أنّ طريقة الشارع کانت تبليغ المحرمات دون المباهات و ليس ذلک الا لعدم احتياج الرخصة في الفعل الي البيان و کفاية‌عدم النهي فيها».

اين فرمايش شيخ اعظم قدس سره هست که سيره بر اين بوده.

اشکالي که بر اين... حالا ما اديان ديگر را... حالا ايشان ادعا مي‌فرمايند ما هم نمي‌دانيم اديان ديگر آيا به عنوان متشرع بودن اين به دست‌شان رسيده بوده. اما ما نحن فيه،‌ اشکالي که حالا در مانحن فيه هست در اديان ديگر هم ممکن است باشد و آن اين است که فرضاً اين صغري را ما بپذيريم که بله سيره متشرعه بر اين بود، آيا اين کاشف از اين است که تلقاه من الشارع، يا نه براساس قاعده قبح عقاب بلابيان است؟ اين سيره که متشرعه مي‌بينيم دارند ممکن است بر اين اساس باشد.

إن قلت که اين اشکال در صورتي است که بما أنّهم متشرعة ما صغري را احراز نکرده باشيم،‌ اگر بما أنّهم متشرعه احراز کرديم يعني چون وظيفه ديني‌شان اين است از شارع تلقي کردند. و اگر شما مي‌خواهيد اشکال کنيد به اين که با وجود اين منبع عقلي يا عقلايي براي اين آدم‌ها کشف نمي‌کنيم که اين بما أنّه متشرعه است. لعله بما أنّه من العقلاء است، نه بما أنّه من المتشرعه.

جواب اين است که بله اين را قبول داريم که... و لکن در حقيقت اشکال مي‌خواهد به اين برگردد، آن که مي‌گفتيم علي تصميم صغري يعني اين آدم‌هاي متدين اين کار را مي‌کنند. اما با وجود اين منبع عقلي يا عقلايي احراز نمي‌کنيم که بما أنّهم متشرعه اين کار کردند، لعل بما همان عقلاءشان دارند اين کار مي‌کنند، کار عقلايي است، کار عقلي است و شارع هم من العقلاء است يا حکم عقل است و شارع هم قبول دارد. چه دليلي داريم بر اين که اين... مثل اين که مردم اطاعت خدا را مي‌کنند، اطاعت احکام را مي‌کنند، اين معنايش اين است که اطاعت احکام امرٌ شرعي. آن که نمي‌شود امر شرعي باشد، تسلسل لازم مي‌آيد، وجوب اطاعت و فرمانبرداري از مولاي حقيقي اين ديگه به خاطر گفته خود مولاي حقيقي نيست اين به خاطر استقلال عقل عملي انسان است، بلکه عقل نظري، بر اين که بايد اين کار را بکنيم. اين جا هم همين جور است، مي‌گويند آقا مولي نمي‌تواند عقاب بکند ولي حکمش را به ما نرسانده، ما هم هرچي فحص کرديم پيدا نکرديم نمي‌تواند عقاب بکند از اين جهت. بنابراين سيره متشرعه با توجه به وجود اين حکم عقلي يا عقلايي قابل احراز کأنّهم بما أنّهم متشرعه و آخذون من الشارع دارند اين کار را مي‌کنند.

س: ...

ج: صغري يعني چي؟ يعني بما أنّهم متشرعه نمي‌توانيم تسلم بکنيم. اما اين که اين آدم‌ها که متشرع هم هستند ....

س: ...

ج: يعني متشرعه به امر شايع صناعي.

س: ...

ج: آن که ما از شيخ مي‌پذيريم اين است که اين که براي ما روشن است همين است که اين متشرعه به حمل شايع صناعي اين‌ها بله، اما آيا اين‌ها بما أنّهم متشرعه انجام مي‌دهند، نمي‌توانيم احراز کنيم به خاطر آن حکم عقلي يا عقلايي که وجود دارد. پس سيره اين جا ثابت نيست بما أنّهم متشرعه تا بگوييم اخذ از شرع کردند يک قانون شرع است. نه، يک قانون عقل و عقلايي است براساس آن شايد اين جوري کردند.

س: ...

ج: حالا برسيم به ادله احتياط ببينيم واقعاً يک چنين چيزي هست ادله احتياط آن جوري وجود دارد.

س: ...

ج: نه، اگر شارع دارد مي‌بيند حکم عقل است، اگر عقل مي‌گوييد که شارع دارد مي‌بيند طبق عقل‌شان دارند عمل مي‌کنند.

س: ...

ج: عدم رد نمي‌خواهد آن جا. هيچي نمي‌خواهد ولي حکم شرعي نيست، برائت شرعي اثبات نمي‌شود.

س: بناء عقلا نياز به عدم رد دارد ولي اين جا ديگه نياز به عدم رد نداريم، اگر واقعاً احراز ... کافي است که ما بگوييم برائت است.

ج: نه، آن چيز ديگري مي‌شود، آن سيره متشرعه نمي‌شود، آن مي‌شود بناء عقلا که لم يردع عنه الشارع.

س: اين احتياج به احراز عدم ردع هم ندارد، همين که...

ج: چرا، همين را داريم مي‌گوييم، مي‌گوييم نمي‌دانيم به چه عنوان. اگر بخواهيم بگوييم اين سيره متشرعه است بله يک وقت يک قضيه منفصله شما اين جا تشکيل مي‌دهيد که آن يک بيان آخري است. مي‌گوييد اين آدم‌ها ما داريم مي‌بينيم اين کار را مي‌کنند إما من حيث عقلائيت‌شان است، إما من حيث العقل‌شان است، و إما من حيث متشرعيت‌شان است. سه گزينه وجود دارد، اين عملي که ما از اين طائفه داريم مي‌بينيم إما اين کارشان براساس متشرعيت‌شان است و إما براساس عقل‌شان است و إما براساس بناء عقلاءشان است.

اگر براساس عقل‌شان باشد که لايکشف از اين که شارع.... اگر براساس بناء عقلاء باشد شارع ردع نکرده، بايد ردع مي‌کرد. پس کشف مي‌کند که شارع امضاء کرده اين سيره را.

اگر براساس متشرعيت‌شان باشد بله اين کاشف است از اين که پس اخذوه من الشارع. پس علي أي حالٍ ما به خاطر اين عمل خارجي مي‌فهميم که اين درست است اين کار، چرا؟ براي اين که يا عقل مي‌گويد، يا عقلاء مي‌گويند و شارع ردع نکرده، يا متشرعه بما هم متشرعه دارند مي‌گويند که پس اخذ از شارع کرده. اين يک بيان آخري است ولي اين بياني که شيخ رضوان الله عليه فرموده اين مناقشه را دارد. بنابراين، اين سيره متشرعه به اين بيان اشکال دارد.

بيان دوم اين است که همين جور که عرض کردم ما بياييم يک قضيه منفصله سه فرضيه‌اي را بگوييم که همين بود که بيان کرديم و بيان سوم اين است که بگوييم بابا سيره عقلاء بر اين است،‌ شارع هم ردع نفرموده، به چه دليل ردع نفرمود، بلکه امضاء هم کرده به خاطر ادله برائت، اين بيان احتياج دارد به اين که ادله احتياط را قبول نکنيم و يا بگوييم آن‌ها توان ردع اين سيره را ندارد. و الا در مقابل آن نمي‌تواند ولي اگر سيره عقلائيه يعني اگر متشرعيه باشد با آن مي‌تواند و آن‌ها را مي‌تواند از وجوب منصرف بکند. حالا توضيح بيشتر مطلب إن شاء الله فردا و صلي الله علي محمد.

**پايان.**